

نیشابور

شهر دروازه های خورشید

فریدون جنیدی (ایرانی)

«خورآسان» در زبان پهلوی ، به معنی (خورآیان) است، یا جایی که خورشید از آنجا می آید ، یا مشرق (۱۴) و چون ایرانیان نماز و نیایش خویش را رو به سوی نور ، و آفتاب انجام می دادند به ویژه برای مشرق و خراسان که دو نماز «گاه سپیده دم» و «گاه بامداد» را روی بدن سوی می خواندند ، ارزشی دیگر می دانستند چنان که در تقسیم های دیوانی و کشوری نیز خراسان همواره پس از پایتخت ایران قرار داشت و کنارنگ خراسان سپهسالار ایران بوده و همواره در همه آیین ها نام او را پس از نام شاهنشاه می آوردند .

ابوسعید ابوالخیر یکی از بزرگ ترین عارفان ایرانی نیز پایتخت خود را در نیشابور قرار داد و هیچ گاه از خراسان بیرون نرفت ، حتی به حج .. و مهری سخت به خراسان و نیشابور داشت چنان که روزی کسی از نیشابور به بغداد می رفت ، او را گفت به بغدادیان آن که تازی بداند بگوی :

فمطلع الشمس من خراسان (۱۵)

و آن که فارسی داند برخوان :

سبزی و بهشت و نوبهار از تو برند

آنی که به خلد یادگار از تو برند

در چینستان نقش و نگار از تو برند

ایران (۱۶) همه فال و روزگاران تو برند (۱۷)

چنین است که نیشابور را به جز از دروازه های کوچک که از آن یاد کرده خواهد شد، چهار دروازه بزرگ بوده است که هر چهار، رو بسوی خورشید داشته اند و هنگام برخاستن خورشید، نخستین پرتوهای آفتاب از هر چهار دروازه به اندرون شهر می تابیده است. و اگر چه نقشه آن شهر در دست نیست ولی می توان به یاری اندیشه این نقشه را چنان که در نگاره آمده است ، مجسم کرد.

و این آگاهی را «امام الحاکم» نیشابوری در تاریخ نیشابور به ما می دهد . که چون شاپور خواست که شهر نیشابور را بنا کند چهار دروازه در چهارسوی آن چنان بساخت که هنگام برآمدن آفتاب از هر چهار دروازه آفتاب به درون شهر میتابید.

هنوز دز خانه های کهن زرتشتیان یزد و کرمان ، نخستین پرتو آفتاب نیز بر «پسکم مس» می تابد . این خانه ها که به سبک معماری پارتی ساخته می شود ، دارای چهار پسکم Peskam یا صفه است که در چهار سوی سرای قرار دارند ، هر پسکم، ایوانی با آسمانه ی زخمی (سقف ضربی) است که به اتاق ها راه دارد .

یکی از این پسکم ها، راه ورودی سرای است و دو پسکم دیگر دو سوی محل رفت و آمدهای روزانه است و پسکم بزرگ (که پسکم مس خوانده می شود) از دیگر پسکم ها بلند تر و سر آن از سطح پشت بام بالاتر است، چنان که نخستین پرتو خورشید بر آن می تابد و آغازگاه بامداد، یا نماز بامداد را آگاهی می دهد ..

این پسکم، اوستا خوانده می شود، و همواره گیاه سبز و گلدان و گلاب و بوی خوش چون اسپند و کندر و عود در آن جا موجود است و کسانی که تن پاک دارند، می توانند گام بدان نهند. بدین روی، گاهگاه آن را «پسکم پاک» نیز می نامیم چنان که می دانیم این نوع ساختمان را در فرهنگ معماری جهان به نام پارتی می شناسند و ریوند و ابر شهر یکی از بزرگ ترین شهرهای تیره پارت است که شهر دروازه ی خورشیدش می نامیم.

مقدسی می گوید: در نیشابور کوی ها هست که بیش از نیمی از شیراز وسعت دارد. . . یکی از کوی ها که از آن نام برده می شود «کوی نوسار» است .. «ناو»، نیم تنه ی درختی میان تهی است که یک سر آن در زمینی بلند است و سر دیگر آن نیز بر زمین بلند دیگر جای می گیرد

دروازه های نیشابور

مقدسی بسیاری از دروازه ها را در نیشابور نام می برد و روشن است که همه این دروازه ها دروازه های بیرونی شهر نبوده اند، چون پادرمز چنین شهری که شست دروازه داشته باشد سخت است. پس چنین پیدا است که دروازه های کهن دژ نخستین با گسترش شهر در میانه ی شهر قرار می گیرد و آن گاه که باره ی دوم بر گرد شهر گسترش یافته کشیده می شود آنجا را نیز دروازه های تازه می سازند و با گسترش هر باره ی تازه به شمار دروازه ها افزوده می شود. (۱۸)

باز آن که برخی از کوی ها خود برای خود دروازه ای داشته اند که نظیر آن را در محله ی دستوران زردشتی یزد هنوز میتوان باز دید و این گونه دروازه ها کوی ها را از یکدیگر جدا می کرده است. در هر حال چهار دروازه ی شهر بنا به روایت نامبرده، دروازه ی پول (پل) دروازه ی کهن دژ، دروازه ی کوی معقل و دروازه ی پل تکنین،

کهن دژ بیرون از شارستان است (۱۹) و ریض پیرامون شارستان . پس نقشه ی آن به گمان نزدیک چنین میشود

از دروازه های بیرونی ربض :

دروازه ی جیک که ره به سوی بلخ و ماوراء النهر می گشوده است . پس دروازه شرقی است ؛ پس دروازه ی شرقی است .

دیگر ، دروازه ی قباب (قبه ها ، گنبدان) که راه عراق (ایران مرکزی) و گرگان را باز می کرده ؛ پس دروازه ی غربی است . از میان دو گنبد : مهرآباد و شادمهرک ، می گذشته است که هنوز ساختمان این دو کنبد سالم است . (۲۰) و دیگر دروازه ی اسپربس که به سوی قهستان (جنوب خراسان) و پارس ، باز می شده که دروازه ی جنوبی است . و چهارمی دروازه ی احوض آباد که می بایستی دروازه ی شمالی بوده باشد

شهر

موقعیت اقلیمی نیشابور

پیشینیان نیم کره ی شمالی را از استوا تا قطب به هفت اقلیم تقسیم کرده بودند و نیشابور ، در اقلیم چهارم قرار دارد . و بدین روی دارای هوایی میانه و خوش است . شهر در میان دشتی گسترده نهاده شده که از سوی شمال محدود به کوه بینالود است . از این کوه به جز از رودهای کوچک ، ذخیره های سرشار از آب های زیرزمینی از شمال به جنوب روان است که با برآوردن کاریزها و دولا ب ها دشت گسترده ی نیک نیشابور را سرسبز و پر بار می کند و این خود به گردهم آیی مردمان و بنای روستاها و شهرهای نخستین کمک می کند . (۲۱)

پناهگاه شمالی؛ یعنی کوه بینالود هم چون دژی شهر را از برخی یورش های همسایگان بی فرهنگ شمال غربی ایران محافظت می کند به طوری که شهر در پناه این حصار و نیز در پناه پادگان بزرگ شرقی ایران که همواره در شهر توس جایگاه داشته ، می توانسته است که چند دم بیشتر از شهر های دیگر خراسان از یورش ها در امان بماند .

لطافت هوا ، آمادگی خاک و کان های بیشمار چون فیروزه ، گوگرد ، مس ، نمک ، گچ و ... موقعیت جغرافیایی ی این شهر که شهر را بر سر راه همه ی شهرهای خراسان و دیگر بخش های ایران قرار می دهد ، امکانات تجاری ، اقتصادی و فرهنگی ویژه ای فراهم آورده است که شهر را تا بدان مرحله از گستردگی برساند که در تمام ادوار پیش از یورش مغولان ، آبادترین شهر خراسان و یکی از بزرگ ترین شهرهای ایران و جهان

شود چنان که پس از اسلام نیز ، مرکز بزرگ مسیحیان ایران و کلیمیان بود و نیز پایتخت زرتشتیان به شمار می رفت .

در کتاب ها از رونق بازارهای نشابور و نیز تجمع گروه های مختلف از پیروان دین های گوناگون در نشابور افسانه های بسیار آمده است که همه ، داستان از بزرگی شهر و رونق بازار و مدارس و مساجد و خانقاه های آن می کند .

× «گفتم واقعه ی تو چیست ؟ گفت : مرا یک انباز به بلغار بوده است و یک انباز به نهرواله (۲۲) بزرگان نشابوری که انباز به بلغار دارد بی گمان در روم و فرنگ و چین نیز داد و ستد داشته است .

× « ... در این سال به مکه قحط بودی و چهار من نان به یک دینار نیشابوری بود ...» (۲۳)

« روزی شیخ ما ابوسعید در نشابور بر نشسته بود (سوار بر اسب بود) و با جمع به جایی می رفت . به در کلیسایی رسید » (۲۴) !

روشن است که در نشابور کلیسا فراوان بوده است که اینجا به یکی از آنها اشاره می رود ، چنانکه اگر تنها یک کلیسا در این شهر می بود کافی بود که بگوید «به در کلیسا رسید» .

× «... جهودی در راه می آمد (طلیسایی بر افکنده و جامه های خوب پوشیده و به کنشت می شد . (۲۵) »

× « خاصه امام ابومحمدجوینی را که او را این آرزو زیادت بود و او

شیرینی پزی آن بازار توان آن را داشته است که به یک خریدار ، ده من کاک بفروشد .

وکیلی جهود داشت و پیوسته او را به اسلام دعوت می کرد.» (۲۶) باید سنجید که تا چه اندازه یهودیان در کار بازار و داد و ستد و کشاورزی دست داشته اند ، که کسی چون امام ابومحمدجوینی خویش را ناچار از آن می بیند که وکیلی جهود اختیار کند .

× « روزی شیخ ما در نشابور بر نشسته بود و جمع متصوفه در خدمت او بودند و به بازار فرو می شدند . جمعی برنایان (کودکان) می آمد برهنه ، هر یکی از ارپایی (کفشی) چرمین در پای کرده و یکی را بر گردن گرفته می آوردند . چون پیش شیخ رسیدند ، شیخ پرسید : این کیست ؟ گفتند : امیر مقامران (قماربازان) است . شیخ او را گفت : این امیری به چه یافتی ؟ گفت : ای شیخ به راست باختن و پاک باختن ... شیخ نعره ای بزد و گفت : راست باز باش و پاک باز باش و امیر باش » (۲۷)

شهری که در آن رسته ها و صنف ها از همه گونه - چون خرازان ، ریسمان بافان ، حریربافان : کوزه گران ، کاسه گران ، نگارگران ، کاریگران (معماران) ، آهنگران ، مسگران ، رویگران ، شیشه گران ، مطربان ، مغنیان و حتی قماربازان وجود داشته است .
× « به سر « کوی حرب رسید » . دوکان های آراسته دید به ریاحین و میوه های نیکو نهاده و آن جای عظیم خوش بود . چنان چه در جمله ی نشابور موضعی از آن خوش تر و آراسته تر نبود . شیخ گفت : این موضع را چه گویند ؟ گفتند سر کوی حرب ! شیخ ما گفت : خه (آفرین) کسی را که سر کوی حربش چنین بود . بنگر تا سر کوی صلحش چون بود ! » (۲۸)

× « نویسنده ی اسرارالتوحید نواده ی ابوسعید است و هزار سال پیش می زیسته و از زبان پدرش می گوید که : دکان های سر کوی جنگ نشابور » به گل و ریحان آراسته بود...! » و از اینجا عظمت بازار نشابور را باید دریافت .

× چون به خانقاه باز آمدند شیخ مرا گفت ای حسن برو به سر چهارسوی کرمانیان ، کاپزیست آنجا ، کاک نیکو نهاده . ده من کاک بستان ، کنجد سپید و مغز پسته در روی او نشانده « شیرینی پزی آن بازاد توان آن را داشته است که به یک خریدار ، ده من کاک بفروشد و از اینجا بزرگی دکان های نشابور را باید سنجید ! و اگر در بازار نشابور ، کرمانیان برای خود چهارسو داشته اند ، همه شهرهای ایران در آن بازار که درازیش دو فرسنگ بوده می باید که چهار (سو ، تیمچه ، بازارچه ... و کاروانسرا داشته باشند .

× « محله ای که در این شهر نه چندان بزرگ است و نه چندان کوچک . بیش از ۳۰۰ کوچه دارد » (۲۹)

× « در میان بازارها ، تیم ها و تیمچه ها و کاروانسراهایی برای اصناف مختلف وجود داشته که هر صنفی در محلی جدا از دیگران ، جای مخصوصی را برای خود داشته است .
(۳۰)

× « دکانین و مهمان خانه های نیشابور مملو از نمایندگان صنایع مختلفه بود و در حوالی شهر هم چنین مس ، آهن ، نقره ، فیروزه و معادن دیگر را استخراج می کردند . » (۳۱)

× « آن را عروس شهرهای اسلامی و خزانه خراسان نامیده اند که در همه فصول سال ، میوه های آبدار دارد و شربت اعجازگر و شهد و انگبین و عسل آن معروف است . » (۳۲)
× « نساجان و بافندگان این شهر معروفند

جامه های ملحم (ابریشم سفید) و طاهری پاکیزه و تاخته و تافته م رافته در این شهر پدید می آید . که از این جامه ها به دیگر ولایات می برند » (۳۳)

گرمی بازار نیشابور و بیسیاری داد و ستد که به توسعه ی شهر و ایجاد برخی از ویژگی های شهری از جمله بازارها و کاروانسراها و تاسیسات پیوسته چون : آب انبارها ، کوچه ها ، اصطبل ها ، خوردی پزی ها (۳۴) تماشاخانه ها (۳۵) ، گردش گاهها و ... را ایجاد می کند .

بازار نیشابور در زمان های گونه گون اندازه های گونه گون داشته است ؛ اما در زمانی که ابوسعیدابوالخیر در آن می زیسته است ؛ یعنی یکهزارسال پیش تر ، بازار نیشابور ، از دروازه ی شرقی تا دروازه ی پول (که حد غربی شهر امروز نیشابور نیز هست) یک فرسنگ بوده است .

و چنان که پیش از این آمد ، بازارهای عمود بر آن نیز بسیار داشته و وجود چهارسوها می رساند که از شمال به جنوب نیز بازارهایی آن را قطع می کرده است .

× « و بازارها در ربض باشد و چشمه ی بازارهاشان ؛ دو بازار است ، یکی را چهارسوی بزرگ خوانند سوی مشرق ، بازارها دارد تا گورستان معمر و بر دست راست همچین بکشد تا گورستان حسین . و بر دست چپ همچین تا سر پول و چهارسوی کوچک نزدیک میدان حسین است . « (جا کسی یرای امیر است » (۳۶)

سخنی که بازگشت بدان ، از نظر مسایل شهرسازی ، بایسته می نماید تفکیک بازارها و نیز پدید آمدن بازاری ویژه ی خوردی پزان است . آیینی که امروز در شهرهای بسیار بزرگ پیشرفته ی اروپایی دیده می شود که افزون بر خوردی پزی های محله ها ، در یک راسته ی بزرگ رستوران های مجلل بین المللی یا ویژه ی کشورهای دیگر تاسیس شده است که جهان گردان و بازاریان از هر رده و تیره بتوانند در یک گذرگاه ویژه به همه چیزهایی که می خواهند دست پیدا کنند .

چنین است که در نوشته ها از راسته بازارهای سراجان ، کفشگران ، نمدمالان ، پارچه فروشان ، زرگران ، خوردی پزان ، میوه فروشان ، شیرینی فروشان و ... یاد شده است . موضوعی که ضرورت اقتصادی امروز اروپا ، بازارها را بدان سوق داده است یکهزار سال پیش در نیشابور دیده می شود ... یکی از دستاوردهای پیشه وران نیشابور ، سفال و آبگینه ی آن بوده است

و آنان که در موزه های جهان و از همه بیشتر در موزه ی آبگینه ی ایران شاهد انبوه آوندهای سفالین و شیشه ای هنرمندان به خاک خفته ی نیشابور بوده اند بهتر از هر کس دریافته اند که گستردگی همین بخش از بازار نیشابور پس از هزار سال به آفاق جهان پیوسته است و بیننده را به جز از شگفتی مطلق از آن همه جوشش و هیاهو که در یکی از بازارهای آن وجود داشته است دست نمی دهد . این آبگینه و سفال است که تاحدی از

ستم روزگار در امان می ماند ... کجا است آن پارچه های ابریشمین نشابور که از جان کرم ، پيله بر سر انگشتان هنرمندان آن دیار می تراوید و از دستکاهها و کارخانه ها گذر می کرد ، تا بر پیکر سیم تنان پر از ناز و شرم بلغزد ؟

کوی ها

نویسندگان از کوی های بیشمار در نشابور یاد کرده اند و چنان که پیش از این آمد ، کوی های نه چندان بزرگ و نه چندان کوچک آن را

خور آسان در زبان پهلوی به معنی خور آیان است یا جایی که خورشید از آن جا می آید

پیشینیان نیمکره ی شمالی را از استواتا قطب به هفت اقلیم تقسیم کرده بودند و نیشابور در اقلیم چهارم قرار دارد بدین روی ، دارای آب و هوایی میانه و خوش است ..

کما بیش دارای ۳۰۰ کوچه آورده اند . مقدسی می گوید : در نشابور کوی ها هست که بیش از نیمی از شیراز وسعت دارد !

برخی از نویسندگان از ۵۰ کوی ، برخی ۵۴ ، برخی از ۶۴ کوی و در یکجا از ۶۸ کوی نشابور یاد شده است . که همگان به گونه ی خانه ی شترنگ (۳۷) ساخته شده اند . این کوی ها هر یک برای خود ، از مسجد و کاروانسرا و آب انبار و تاسیسات همگانی حتی گورستان برخوردار بوده است .

چنان که در نوشته ها از گورستان های حیره ، معمر نصرآباد و حسین (حسنین) ، نام برده شده است که همه در محدوده ی بزرگ شهر قرار داشته اند . چنان که گورستان حیره ، که بنا به گفته ی عروضی سمرقندی ، (در چهارمقاله) آرامگاه خیام است ، نزدیک به شادیاخ است که زمان های دراز ، کوی مرکزی و پایتخت نشابور بوده است که محمدطاهر در آن کاخی ساخت و تا زمان فرزندان لیث جایگاه امیران بوده است .

یکی از کوی ها که از آن نام برده می شود (کوی نواسار) است . .. « . ناو » ، نیم تنه ی درختی میان تهی است که یک سر آن در زمینی بلند است و سر دیگر آن نیز بر زمین بلند دیگر جای می گیرد چنان که آب را از آن بلندی به این بلندی می رساند بی آن که در زمین پست میانین روان سازد .

هنوز در نیشابور کوچه ای به نام کوچه ی « ناو » هست که تا چندی پیش چنین پدیده ای در آن بود .

از نام کوی ها ، چند نام شگفت به ما رسیده است ؛ یکی ، کوی تلاجرد (تلاجرد بالا و تلاجرد پایین) که این نام معرب (تلاجرد) است که معنی ساخته شده با زر را می رساند !!!

و اگر چه امروز در سر تا سر ایران یکی دو گنبد زرین بیشتر دیده نمی شود ، اما از شهری باستانی چون نیشابور دور نیست که چندین ساختمان زرکرد داشته باشد که این نام را بر آن نهاده بوده اند . (۳۸)

کوی دیگر کوی « سیم جرد » است - معرب سیم کرت - که آن را با سیم یا نقره ساخته بوده اند ؛ این کوی نیز دو بخش داشته است سیمجرد بالا و سیمجرد پایین .
دیگر کوی زیق بو یا باد ، که نشان می دهد دارای بوستان های بزرگ و بوی گل و گلاب بوده است .

از نام های دیگر « دارابجرد » است که پیشینه ی ساخت آن را به زمان هخامنشیان می رساند ؛ زیرا که « داراب » در شاهنامه و روایات باستانی ، معرف دوره ی هخامنشیان و داریوش است . چنان که پایتخت داریوش که امروز تخت جمشیدش می خوانیم در شاهنامه دارابکرت ، دارابگرد و دارابجرد خوانده شده است ! این است نام برخی دیگر از کوی ها که در تاریخ ها بویژه در تاریخ نیشابور الحاکم آمده است چمین است : باغ کنار ، ویناکاباد ، باغک و شهرستانی که هر دو کوی یهودی نشین بوده اند شاپور (۳۹)
فازرشک ، دزکان ، یشمان آباد ، زمجاربالا ، زمجارپایین ، سوربن (۴۰) خشانه ، باغ پهل ، برزگرآباد ، خول ،

انگیزه ی دینی ایجاد ابرشهر

افزون بر همه ی موجبات طبیعی و اقلیمی ، کوهستان بلند ، پرآب روان بینالود ، آب های زیرزمینی ، جاده ی ابریشم و آن موقعیت طبیعی که نیشابور را دروازه ی خراسان کرد ، چند انگیزه ی دیگر نیز برای ایجاد و گسترش شهر وجود دارد .

نخست ، کوه ریوند (۴۱) که با داشتن کان اورانیوم ، گهگاه شبانگهان در برخی از جای ها نورباران می شود و این شگفتی بزرگ در مردمانی که با دل روشن ، نور و فروغ را گرامی می داشته اند و ستایش می کرده اند ، ایجاد شکوه و احترام بدان کوه را می کرده است به طوری که یکی از سه آتشکده ی بزرگ ایران باستان بر فراز آن کوه قرار دارد .

وجود کان زغال سنگ در همان کوه که موجب ایجاد گاز متان می شود و کمک میکند که آتشکده ی خودسوز «برزین مهر» (۴۳) پیدا شود چنان که دقیقی در گشتاسب نامه (پیوست شاهنامه ی فردوسی) درباره ی آنبربرزین می گوید: که آن مهر برزین ابی دود بود

منور نه از هیزم و عود بود

وجود چشمه ای سبز بر فراز کوه بینالود و دریای سو SOW بر فراز کوه ریوند (چندمیلی شرق آتشکده ی برزین مهر) که هر در از شگفتیهای طبیعت است و بی آن که چشمه ای ، رودی ، بدان بپیوندد ، در همه هنگام های سال به یک اندازه آب دارند ؛ آبی بس زیبا و درخشان . و برای ایرانیان که آب را همواره همراه با دیگر عناصر مثل خاک و باد و آتش گرمی داشته اند ، وجود این دو پدیده با شگفتی و گرمی داشت فراوان موجب پدید آمدن نیایشکده ی (آناهیتا) آب در این ناحیه گردید چنان که از دیرباز از دورترین جای ها برای زیارت آن به نشابور می آمدند . و یکی از این زیارت های تاریخی حرکت یزدگرد اول است به نشابور که برای نیایش آب و زیارت آن چشمه به نشابور آمد (۴۴) و چون این پدیده ها بسیار دیرین و کهن سال است و بزرگی بینالود و دیگر مواهب طبیعی نیز همراه با آن بسی دیرین تر از دوران پیدایی انسان است ، پس به ریوند یا ابرشهر و نشابور اجازه می دهند که در زمانی بس دور به صورت شهر در آمده باشد . در شاهنامه ، از هنگام «ریومیز -» پیرامون پنج هزار سال پیش یاد می شود اما این دلیل آن نیست که پیش از آن وجود نداشته باشد .

از پشت ویشتاسپان یا کوه ریوند که آتشکده ی برزین مهر بر فراز آن شعله می کشیده است در زمان گشتاسب یاد می شود که آن نیز زمانی پیرامون سه هزار و پانصدسال پیش دارد . نام کوی دارابجرد ، زمان هخامنشیان را به یاد می آورد . از زمان اشکانیان که هیچ آگاهی از اینان به دست نمی آید ، نشانه ای در نزدیکی شهر نشابور هست و آن روستای بزرگ « اشک آباد » در چند میلی جنوب شهر ، در میان کویر کوچک دشت نشابور است که به « اشق آباد » دگرگون شد و امروز « عشق آباد » با فتح « ع » نوشته می شود تا هنگام ساسانیان که با نام نیوشاپوهر نمایان می شود .

ترکیب شهر و حرکت آن در دوره های تاریخی

ایرانیان چند هزارسال پیش از پیدایی یونان در شهرسازی خود به ردیف دیوارهای راست و کوچه و توالی خانه ها در امتداد معین دست یافته اند که باز خیلی زودتر از غربیان آنان را به ساختنشهرهای شترنجی رهنمون گردید . (۴۶)

همه ی ایرانیان یا تازیان جغرافی نویسی نیز ، این را یادآور شده اند که صورت شترنجی نشابور پدیده ای ایرانی ست . اما برخب از پیروان یونان این را نیز پدیده ای یونانی می دانند که اسکندر با خویش به ایران آمد . (۴۵)

تعداد کوی ها که به ۶۴ می رسد و گاه کم یا زیاد می گردد این سخن را استوار می سازد مگر آنکه شهر در برخی از دوره ها بر اثر جنگ یا زمین لرزه و آب خاست ، ویران شده که شمار محله هایش کم می شود و گاه بر اثر رونق و شکوه بازار صنعت و فرهنگ به شمار آن افزوده می شود ، اما همواره پیرامون همین شست و چهار خانه شترنگ است ! اکنون بپردازیم به خراب شدن ریوند (که روشن نیست در چه زمان بوده) و ساختن شهر تازه ی نیوشاپوهر .

الحاکم در تاریخ خود یاد آور می شود که از مسجد جامع به سوی غرب تا احمد آباد سبزواری را « ریوند » نامند . پس شهر باستانی ریوند ، بی هیچ گمان در این منطقه است و شاپور اول (شاپور دوم نیز به آبادی نشابور افزود) شهر تازهر را در سوی شرقی آن بنا کرده است و ریوند را ویرانه نهاده است مگر آن که مردمان خود بنا به علاقه ی خویش ، به آبادانی بخش هایی از آن همت گماشته اند .

پس از اسلام شهر به سوی ریوند گسترش می یابد و آن را در بر می گیرد چنان که مسجد جامع نیز ، در مرز ریوند و نشابور ساخته می شود آنگاه شهر به سوی غرب ریوند کشیده می شود تا به دروازه ی پول (که در نقشه نشان داده شده است و بر روی رودخانه ای موسمی به نام کال جینگل (رودخانه ی جنگل بنا شده می رسد .

از سوی شرق نیز ، شهر گسترده می شود زیرا که در نوشته های پس از اسلام به دروازه ی شرقی به نام « باب ابی اسود » در شرق بر می خوریم که نشان می دهد پیش از اسلام ساخته نشده است زیرا در آن صورت نامی فارسی به خود می گرفت .

استخری در سده ی چهارم باروی این شهر را به شکل چهارگوشه ای معرفی می کند ، که هر یک از برهای آن یک فرسنگ بوده است .

اما این را نیز می افزاید که دو محله ی پر جمعیت نیز در بیرون شهر قرار دارد . بنابراین کلا شهر به صورت مستطیل در می آید . در زمان سلجوقیان نیز که شهر گسترده تر می شود ، چیزی که حتی در نشابور کوچک امروز هم دیده می شود و این بدان روی است که شهر در دامنه ی کوه بینالود برای دست یافتن به آب مورد نیاز به دو سو کشیده می شود

در نوشته های باستانی ، از چها رود که در میانه ی شهر جاری است سخن می رود . این رودها به گفته ای : شقاندیر ، دارای بشتقان و خروه نام داشته و به گفته ی الحاکم ،

مازول ، شامات ، ریوند ، بشتفروش . امروز این نام ها دگرگون شده و سه رشته از این رودها ، در شور کنونی جاری است که دو شاخه ی آن ، آب موسمی دارد و یکی که آب میرآباد را به شهر می رساند ، همواره آب دارد .

این سه رود از شرق به غرب ، نخستین ، آب کال غار ، دیگری آب کال میرآباد و سومی آب کال جینگل را از بینالود به سوی جنوب می آورند .

چهارمین رود را اگر رودخانه ی « خرو » بگیریم ، حد شرقی شهر را بسی به سوی شهر تا نزدیکی قدمگاه می رساند و این بسی دور می نماید و درست همان رود بشتقان (۴۶) است که امروز از میان شهر باستانی می گذرد ، و بنا بر گفته ی حمدالله مستوفی (۴۷) عمرولیث در کنار آن ، کاخی ساخته است و این کاخ اگر کاوش شود ، در میان ویرانه های باستانی پیدا خواهد شد .

بزرگترین و زیباترین شهر جهان و ستمکش ترین آنها پس از اسلام نیز چندین بار ویران گردید . در حمله ی غزان که همه ی آثار فرهنگ و از آن میان کتاب های هفده کتاب خانه ی عمومی شهر را به آتش و باد دادند و خاندان های بزرگ ایران را از بیخ و بن برکنندند . در یورش چنگیز ، شهر با خاک یکسان گردید

پس از ایلغار چنگیز ، نشابوریانی که در شهرها و آفاق دیگر می زیسته اند بدان شهر بازگشتند و دوباره آن را ساختند چنان که ابن بطوطه که در این زمان به نشابور آمده بود از بزرگی آن و از چهار رودی که در آن جریان دارد سخن گفته است ، اما باز در حمله ی تیمور تباهی های فراوان دید. چهار زلزله ی بزرگ در سالهای ۵۵۵-۶۶۶-۸۰۸ شهر را ویران ساخت . و آخرین ستم را برادران افغان در شورش که علیه شاه سست عنصر و بی کفایت صفوی کردند ... و حق هم داشتند بر پیکر این شهر وارد آوردند و از آن زمان ، پشت نشابورچنان شکسته است که چنان که باید و شاید هنوز بر نخاسته است !

شهر ستم دیده از افغانان عزیز کوچک شد چنان که پهنایش کمتر از یک کیلومتر و درازایش کمی بیشتر از یک کیلومتر گردید !!

آب رسانی

چنان که پیش از این ، یاد کرده شد کاریز های فراوان از زیر شهر نشابور می گذشت (که امروز همه ی آنها خشک شده) و مردمان از آن کاریزها آب بر می داشتند .. و در خانه هایی که چاه کاریز موجود نبود ، شاخه ای از قنات بدان می کشیدند . (۴۸)

یکی از شیوه های دسترسی به آب در شهر ، کندن « پایاب » بوده است . و پایاب ، چاهی زاویه دار بوده است که به آب قنات در زیر زمین می رسیده ، و مردمان از لبه ی آن

پایین رفته آب برمی داشتند. مقدسی می گوید که یکی از این پایاب ها را شمرده ، یکسد پله داشت . شبکه ی بزرگ آبرسانی شهر از رودخانه ی بوژان (بشتقان) بوده است که در محلی که دیده نمی شود و از چشم دشمن به دور است ، آب را به زیر زمین می بردند و با تنبوشه های بزرگ و کانال کشی حساب شده ، به شهر وارد می کرده اند و از آنجا به شاخه های فراوان و تنبوشه های کوچکتر آب را به درون کوه ها با خانه ها می رسانده اند .

این سیستم آب رسانی هنوز ، مورد کاوش قرار نگرفته است ؛ اما در شهرکی به نام اندلو Andelow یا اندر آب در غرب روستای فیشان ، معدن فیروزه ی نشابور این سیستم برقرار است و هنوز خزانه ی آب آن از اندود ساروج و ایزولاسیون باستانی برخوردار است (به عکس و طرح بنگرید)

مساجد

ایرانیان برای مقابله با بغداد ، نشابور را از جنبه ی اسلامی نیز بدان پایه رساندند که بیشترین مساجد را در آن ساختند . نخستین مسجد را عبدالله عامر هنگام ورود و گشودن نشابور ، با ویران کردن آتشکده ی مرکزی شهر در کهندژ

بر جای آن ساخت . (که آن مسجد مناره ای نداشت و در زمان فرمانروایی یزیدبن مهلب مناره ی آن را ساختند (۴۹)

مردمان نشابور گرد آمدند و بدو گفتند که ما خود در شهر را گشوده ایم و جزیه پذیرفته ایم که آتشکده مان ویران نشود و هر کس که خواهد ، بر دین خویش بماند ! ... و وی موافقت کرد که زرتشتیان در بیرون شهر آتشکده ای بسازند !

اما مسجد جامع بزرگ نیشابور را چنان که گویند، ابومسلم خراسانی ساخت . این مسجد بنا به گفته الحاکم نیشابوری در زمینی ، به گستردگی سی جریب ساخته شد . و هزار ستون داشت و یکصد خدمتگذار کارهای آن را انجام می دادند . حوض و یخچال بزرگی در میانه ی سران داشت و شست هزار نفر در آن در هر نوبت نماز می گزاردند ! اکنون بر خواننده است که بزرگی این مسجد را در نظر آورد و به معماری آن بیندیشد .

این مسجد دارای دو گلدسته بود که نسبت به دیگر ساختمان ها ، کوچک می نمود و منصور پسر طلحه پسر طاهر آنها را ویران کرد و بر جای آن گلدسته ای بلند ساخت ؛ ولی پس از چندی آن گلدسته به سویی متمایل گشت و یعقوب لیث ، آن را ویران کرد و گلدسته ی بزرگتری بر جای آن ساخت ؛ آن گاه معماران نیشابوری در زمان خمارتکین آن را نیز خراب کردند و گلدسته ای بلندتر و با شکوه تر به جای آن ساختند که هنگامی که باد می آمد ، مانند شاخ درخت ، تکان می خورد بی آن که آجری از آن بیافتد ! (۵۰)

این مسجد دارای منبری بسیار با شکوه نیز بود که بدین روی بدان ، مسجدالمنبر نیز می گفتند .

که به فرمان عمرولیث در برابر میدان معروف به لشگرگاه ساخته شده بود و سقف آن ، بر ستون هایی از آجر متکی بود و پیرامون مسجد ، سه رواق و دیوار مسجد با کاشی های زرانود آراسته بود و یازده در داشت !

مسجد مطرز که بسیاری از بزرگان و فقها در آن تدریس می کردند ، با چوب های منقش و تذهیب شده تزیین شده بود که در هنگام حمله ی غزان آن را آتش زدند . الحاکم می گوید وسعت این مسجد ، چنان بود که در یک نوبت دو هزارنفر در آن نماز می گزارند ! و نیز مساجدی دیگر چون : مسجد سلطانیه ، مسجد کریمی ، مسجد امام یحیی ، مسجد صرافین (یا اصفهانی) ، مسجد مربع الکبیره ، مسجد معروف ، مسجد زیادی ، مسجد باب معمر ، مسجد حمش و ...

مدارس

در کنار این انبوه مسجد ، مدرسه های فراوان نیز در نشابور ساخته بودند ، که بزرگترین مردان تاریخ فرهنگ ایران در آنها ، به دانش اندوزی مشغول بودند و هیاهوی آن هنوز جهان را فراگرفته است ؛ ار آن جمله ، مدرسه ی نظامیه ی نیشابور است که در عظمت آن سخن فراوان گفته شده است .

مدرسه ی ابوعلی دقاق (عارف بزرگ) مرسه ابوالنصر ابی الخیر ، مدرسه صیفی ، بیهقیه ، سوره ، صاعدیه ، قشیریه ، صابونی (۵۱) ، پشت ، احمد ثعالبی ، مشطی ، صندلیه ، میان دهیه ، کوی سیار ، جاجرمی ، سیوری ، بارکه و مدرسه ی ابوالحسن حنانی (۵۲)

خانقاه و دویره ها

در این میان صوفیان و عارفان و رهروان نیز گاهی ، آهی می کشیدند و دویره ها و خانه گاه (خانقاه) هایی می ساختند که نام آنها در کتاب ها آمده است و چون شهر بزرگ گروهی از مردمانی سینه چاک پاک باز را بی خانمان می کند ، از پیران گلخنی نشابور نیز ، نام رفته است ... و گلخن ، جایی در زیر زمین بوده است که در آنجا با سوختن خار و هیزم ، خزانه ی گرمابه ها را گرم می کردند ... و بی خانمان ها ، از سوز سرمای شب های سرد ، تن را به گلخن می کشاندند تا زمانی به جان امان دهند

یکی از شیوه های دسترسی به آب در شهر ، کندن « پایاب » بوده است . و پایاب ، چاهی زاویه دار بوده است که به آب قنات در زیر زمین می رسیده ، و مردمان از لبه ی آن پایین رفته آب برمی داشتند .

پانویشت ها :

- ۱- پشت ها جلد اول - رویه ۴۳
- ۲- در زبان فارسی امروزه « مند » را برای پسوند دارایی به کار می بریم ولی در آغاز همان (اومند) بوده است که هنوز در واژه های تنومند : تن + اومند . برومند : بر : بار : میوه + اومند . دانشومند ... دیده می شود .
- ۳- ریونیز (همسنگ ریزریز) در شاهنامه داماد توس است که بر دست فرود کشته می شود . اما چنان که توس هم نام سپاهسالار ایران و هم نام شهر توس است ، « ریونیز » نیز هم به معنی ریوند و شهر ریوند است و هم فرمانروای آن .
- ۴- شتر های ایران ، نام رساله ی کوتاه است که درباره ی شهرهای ایران شهر و چگونگی ساختن آنها نوشته شده است . آخرین نسخه ای که از آن در دست است از شهرستان بغداد نیز ، نام برده است . پس نشان می دهد که این پچین (رونویس) در زمان منصور عباسی ، از روی نسخه ای کهن نوشته شده است . نامه ی شترستانی هایی ایران در متن های پهلوی دستور جاباسب جی - منوچهر جاماسب اسانا به چاپ رسیده است .
- ۵- متن های پهلوی : رویه های ۱۹ و ۲۰
- ۶- بندهش یا ریشه و بن دهش یزدانی : ریشه ی آفرینش ، نامه ای است به خط پهلوی که پس از اسلام از روی نوشته های پیش از اسلام بویژه دامدات نسک اوستا نوشته شده است . و مطالبی چون آفرینش زمین و کوه ها و دریاها و رودها ، جانوران ، گیاهان ، و انسان در آن گردآمده است .
- ۷- Apar پهلوی که در پهلوی نو Avar خوانده می شود همان است که در انگلیسی بگونه ی Over در آمده است .
- ۸- نگاه کنید به تاریخ نیشابور نوشته ی موید ثابتی ، از انتشارات انجمن آثار ملی سال ۲۵۳۵ ، رویه های ۱۰ و ۱۱ .

- ۹- همان : رویه ی ۸ .
- ۱۰- همان رویه ی ۹
- ۱۱- ۰ مدرکی که نادرستی این گمان غربیان را آشکارا نشان می دهد به کار گرفتن واژه ی ابرشتر : ابرشهر در رویه ی ۷۶ هندویش چاپ عکس است ، و همین واژه در رویه ی ۴۹ با هزوارش همان « ابر » بمعنی بالا و برین است
- ۱۲- تغییر نام شهرها اگر بنا به میل مردم نباشد در همه دوران ها ایجاد مخالفت همگانی می کند چنان که اهالی بهشهر ، بیشتر زمان ها نام باستانی اشراف را برای شهر خود به کار می بردند . اهالی رضاییه نیز نام ارومیه را فراموش نکردند ... تا آنکه دوباره این نام بدان شهر بازگشت .
- ۱۳- « ورن رود » Varazrad بخشی از مغز زمین های ایرانی است که ماوراءالنهرش خواندند
- ۱۴- رودکی در وصف خورشید می گوید : از خراسان برزند طاووس وش سوی خاور میخرامد شاد و کش
- از این بیت روشن می شود که خاور نیز به معنی مغرب است که امروز جای خویش را با مشرق عوض کرده است ؛ در زبان پهلوی خاور ، خوروران یا جایکه خورشید بدانجا می رود و پنهان می شود آمده است . برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به کتاب « چهارسو » نوشته ی حسین شهیدی و نیز ، زندگی و مهاجرت آریاییان (روایات ایرانی نوشته ی فریدون جنیدی)
- ۱۵- یک مصرع از رباعی به زبان تازی است که ترجمه ی آن چنین است : گویند از خراسان گوهری صادر می شود که در زیبایی تالی ندارد و من می گویم که محاسن آن را انکار مکنید که خاستگاه خورشید از خراسان است .
- ۱۶- ایران eran در اینجا جمع ایر یعنی ایرانیان است .
- ۱۷- مقامات ابوسعیدابوالخیر به تصحیح احمد بهمنیار ، رویه ی ۲۲۲
- ۱۸- چنانکه در تهران امروز جاهایی را به نام دروازه قزوین ، دروازه غار ، دروازه شمیران و... می نامیم که جایگاه دروازه ی دوره ی قاجار بوده است و اکنون در میانه ی شهر قرار دارد .
- ۱۹- و نیز نگاه کنید لسترنج رویه ی ۴۱۰
- ۲۰- به احتمال بسیار یکی از این گنبدها (مهرآ باد) آتشکده ای است که پس از تخریب آتشکده ی کهنذر ، در خارج شهر ساخته شده و در دوران های بعدی تعمیر یا نوسازی شده است .

۲۱- مقدسی از شخصی به نام ابوبکر عبدوی نقل می کند که آب های کاریزها و رودها و چشمه سارهای نیشابور را محاسبه کردم ؛ با آب دجله برابر آمد . نگاه کنید به احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم ، بخش نیشابور .

۲۲- اسرارالتوحید رویه ی ۸۸

۲۳- تذکره الاولیاء شیخ عطار

۲۴- اسرارالتوحید رویه ی ۱۷۲

۲۵- همان رویه ی ۱۰۶

۲۶- همان رویه ی ۱۰۷

۲۷- همان رویه ی ۱۷۸

۲۸- همان رویه ی ۱۸۰

۲۹- مقدسی : احسن التقاسیم رویه ی ۲۵

۳۰- جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی ، لسترنج رویه ی ۴۱۰

۳۱- اعتضادی . لادن : نظری اجمالی بر سیر تحول نیشابور رویه ی ۲۵ به نقل از ابن حوقل .

۳۲- الحاکم : تاریخ نیشابور رویه ی ۱۱۴

۳۳- نیشابور شهر فیروزه به نقل از البلدان

۳۴- واژه ی فارسی به معنای رستوران امروزه

۳۵- گروهی را گمان بر این است که در ایران تاتر و تماشاخانه نبوده است . و با آنکه آیین کهن تعزیه ها را در بازار و گذرها دیده اند ، چنین می اندیشند که منبع همه ی این هنرها یونان است . باز آنکه در متن کهن ایرانی جای جای ، به نام تماشاخانه بر می خوریم و از آن میان دوبار در نوشته های عبیدزاکانی که « تماشاخانه » را ، معنی هم کرده است !

۳۶- مسالک و ممالک استخری

۳۷- شطرنج

۳۸- تلاجرد هنوز نام بخشی از نیشابور است که در جنوب شادباخ قرار دارد و کشتزاری بزرگ است و کاریزی نیز داشت که مرکز شهر باستانی بود و امروزه بر اثر پایین رفتن آب های زیرزمینی آن کاریز خشک شده است اما درختان پیرامون آن هنوز زندگی دارند !

۳۹- این کوی بعدها نصرآباد نامیده شد و بزرگترین و زیباترین کوی های نیشابور به شمار می رفت و خاندان های بزرگ خراسانی (چون خاندان مهران که یکی از هفت

خاندان بزرگ دوران ساسانی در ایران بوده اند و تا یورش ترکان غز از آنان نشان داریم (در آن می زیسته اند ، و در هر یک از گهنبارها و جشن های ماهانه هر یک از این خاندان ها همه ی مردمان نیشابور را مهمان می کرده اند ، پس از اسلام نیز در اعیاد مذهبی این مهم را انجام می داده اند .

۴۰- سرو به زبان خراسانی سور SOWI خوانده می شود و سوربن یعنی درخت سرو ، و چون سرو در نزد ایرانیان باستان بسیار گرامی و ارجمند بوده است و در خانه ها و آتشکده ها سرو می کاشتند . این نام نشان می دهد که درخت سروی در آن کوی بوده است که محل را به نام آن می نامیده اند . مانند محله ی پاچنار امروز در تهران . -

۴۱- این همان کوهی است که کان فیروزه

در آن قرار دارد و افزون بر آن کانهای دیگر چون ذغال سنگ و گوگرد و نمک و گچ و مس از آن بر می آمده است

۴۲- نگارنده خود در شانزده سالگی یکی از این نور افشانی های شگفتی انگیز را

شبانگاه بر افراز کوه بچشم دیده است، که چگونه نوری از کوه بر آمد و با پیچ و تاب نزدیک به دو میل به آسمان رفت و با چنبره ای که به خود گرفت بصورت یک علامت سؤال بزرگ درآمد و آنگاه از همان راه برگشت و خاموش شد

۴۳- سه آتشکده بزرگ ایران باستان هر یک به طبقه ای از مردمان تعلق داشت ۱- آتشکده

آذرگشسب در نزدیکی دریاچه ارومیه و ویژه شاهان و ارتشتاران

۲- آتشکده اذر فرنبغ (فره ایزدی) در فارس و ویژه موبدان و دبیران

۳- آتشکده برزین مهر در خراسان و ویژه کشاورزان و پیشه وران نگارنده از سی سال

پیش بدنبال آتشکده برزین مهر بوده ام تا با آگاهی و کشفیات پی درپی جایگاه آنرا در نزدیک روستای بزرگ ((بورزنی)) بر فراز کوه ریوند پیدا کردم و آنگاه به باستانشناسی

آگاهی دادم و چند گروه باستانشناسی را به نیشابور و آتشکده برزین مهر برزین

رهنمون گردیدم و چند سال بعد یکی از آتشکده های جنبی آن آتشکده را در روستای

((ریبد)) سبزواری (که در زمان های پیشین جزو نیشابور بوده) بعنوان آذربرزین معرفی

کردند و اگر چه این معرفی هنوز بصورت علمی تائید نشده است اما دلایل فراوان بر رد

آن اثبات محل واقعی در بورزنی در دست هست که این گفتار را جای پرداختن بدان

نیست

۴۴- کشفیات تپه زاغ قزوین که به دست باستانشناسان ایرانی صورت گرفت نمونه ای از

مادر شهرهای جهان را در هشت هزار سال پیش نشان میدهد که در دهکده ای کوچک در

آن هنگام دور، دست یابی ایرانیان را به مقدمات شهرسازی ثابت میکند نگاه کنید به دفتر اول همین مجموعه مقاله دکتر صادق ملک در باره تپه‌زاغه

۴۵- امروز که کم کم از زیر فشار غرب گرائی نیم سده اخیر بیرون می آئیم بهتر روشن می شود که اسکندر از یونان وحشی گری، تباهی، آتش سوزی، مرگ، درد، ویرانی، و به آتش کشیدن کتابها را به همراه آورد، نه شیوه ی شهرسازی شترنجی را!

۴۶- بشتقان معرب پشتکان=پشته ها، نام باستانی دهکده بسیار زیبا و بزرگ و آباد ((بوژان)) است که در شمال شرقی نیشابور امروز و شمال نیشابور باستانی واقعست

۴۷- نزهت القلوب روی ۱۸۲۵

۴۸- در خان‌مادر من هنوز این چاه انحرافی وجود دارد اما آب آن نیز متأسفانه خشکیده است

۴۹- منار واژه ای معرب است واصل آن ایرانی است زیرا که ایرانیان بر فراز میل ها برای راهنمایی کاروانیان ((نیز برای مخابرات و برید آتش روشن می کردند)) تا زیان هنگامیکه این پدیده را دیدند آنرا جایگاه نار (آتش) نامیدند که منار باشد و چون در ایران باستان در کنار آتشکده ها اینگونه میل های آتشدان ساخته می شد پس از اسلام مناره ها نیز بنا به سلیقه معماران ایرانی کنار مسجد ها ساخته شد

۵۰- تاریخ نیشابور مؤید ثابتی رویه ۲۲۸ احسن التقاسیم-تاریخ الحاکم نویسنده ای راستگو بوده است اما بنا بداشتن مذهب تشیع مورد سؤال پیروان تسنن قرار می گرفته است چنانکه در باره این گلدسته نیز با نظر دروغ بدان می نگریستند، خوشبختانه دست روزگار یآوری کرد و در بیهق (سبزوار)-گلدسته ای پیدا شد که با ستم مغول از میان نرفته است و آن گلدسته ۵سالم هنوز پس از هفت سده با وزش باد تکان می خورد

موزنان آن مسجد این موضوع را می دانستند اما سینه به سینه به فرزندان می گفتند و راز آنرا نگه می داشتند تا آنکه در سال ۱۳۳۷ حسین بر آبادی این جریان را دریافت و منتشر کرد چنین پیدا است که این گلدسته نیز کار همان معمار بزرگ نیشابوری است که گمنام باقی ماند

۵۱- بدستور امیر خلف بانو که از خاندان صفاری و خود از فضلا بوده علما و دانشمندان تفسیری بزرگ بر قرآن نوشتند، ووی را بیست هزار دینار بر آن خرج رفت و نسخ‌آن آلان در نیشابور در مدرس‌ه صابونی موجود است!!!!(تاریخ نیشابور مؤید ثابتی رویه ۲۳۳) کو آن مدرس‌ه صابونی یا کتابخانه ای که پنجاه هزار کتاب خطی داشت؟ در حمله غزان هم‌ه کتابخانه های نیشابور و از آن میان کتابخانه جامع منیعی را بتاراج دادند و به بهای مقوا فروختند و از هم‌آن کتابها تنها یک کتاب ((ابانه، یا کتاب الصناعتین در علم

فصاحت و بلاغت نوشتۀ ابوهلال حسن بن عبدالله بن سهل عسگری به سال ۹۴۵ هجری
باقی مانده است که رهروی آنرا برداشته و جریان را بر جلد آن نوشته و آنرا به
کتابخانۀ رضوی هدیه نموده است!

۵۲- تاریخ نیشابور، مؤید ثابتی: رویه های ۲۲۷ تا ۲۴۹